



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

در روز گذشته عرض شد که تعلیق حکم و اراده بر شرط یا بر قید، در نفس مولا ممکن است که به صورت مختلفی باشد و به لحاظ هر کدام از این صور، حکم خاص خود را پیدا می‌کند، در مساله تعلیق امر بر قدرت به نحو کلی، البته مساله شرط را الان ذکر می‌کنیم، تا بعد مساله قدرت و اخص از آن قدرت که استطاعت است در آنجا مطرح بشود، بطور کلی تعلیق امر بر یک قید که در تحت قدرت فاعل و مکلف است، به این نحو کلی در تحت قدرت است، فرض کنید مولا معلق می‌کند صلاة را بر تحصیل طهاره یا بر استقبال، یا این که فرض کنید وجوب صلاة جمعه را متوقف می‌کند بر اجتماع سبغ اشخاص و یا سایر موارد از واجبات.

در این جا که این شرط در تحت قدرت این مکلف هست این مساله به این صورت امروز خدمت رفقا عرض می‌شود و دیگر راجع به این مطلب، بحث را تمام می‌کنیم، گرچه قول دادیم از امروز در رابطه بعضی از اختلافات در مساله واجب مطلق و مشروط صحبت کنیم، ولی من وقتی که بحث تمام شد روز گذشته، دیدم بعضی از مطالب جا مانده، این طور تصور کردم در ذهنم که آن مطالب را بیاورم و تصحیح کنم تا این که کیفیت ورود و خروج این بحث در نزد سایر افراد، مشخص بشود که نقطه اختلاف در کجاست؟

در تعلیق امر بر قید یا بر شرطی که بطور کلی در تحت قدرت مکلف است، بر خلاف مثلا زوال یا بر خلاف همانطوری که عرض شد حکم به جهاد که باید منوط به حضور امام معصوم علیه السلام باشد، آن در اختیار مکلف نیست یا این که زوال در اختیار مکلف نیست طلوع فجر در اختیار مکلف نیست

یا اینکه اکرام زید را متوقف می‌کند بر مجیء زید، که آن در اختیار مکلف نیست در یکی از صوری که ذکر شد در این مثال، یک وقتی اکرام را متوقف می‌کند بر مجیء زید منتهی مکلف هم در تحصیل این مقدمه، تکلیف دارد واجب است یعنی باید زید را بیاورد در این بلد و وقتی که آورد حالا اکرامش بکند یعنی چه خود زید فی حد نفسه بیاید در این بلد، واجب است اکرام و چه این که زید نیاید ولی منظور مولا اکرام زید است در این بلد، در شب کذائی. در این جا به نحوی اکرام لحاظ شده است که حتما حاصل بشود در، خود مکلف هم باید به ایجاد مقدمه موصله قیام کند یعنی باید برود زید را فرض کنید از یک شهرستانی که هست بردارد و بیاورد و در آن شب او را اکرام کند این یکی از آن مواردی بود که در این جا ذکر نشده است، گرچه حکم مولا رفته روی اکرام زید بر فرض مجیء، منتهی این فرض مجیء در این جا به عنوان شرط وجود است نه به عنوان شرط وجوب، نه این که مولا بگوید اگر زید آمد او را اکرام کن اگر نیامد هم اکرام نکن، به تو هم هیچ ارتباطی ندارد بیاید یا نیاید هر وقت زید را در این بلد دیدی یجب علیک اکرام این گونه نمی‌گوید مولا می‌گوید اکرام زید بر فرض مجیء واجب است، ولیکن این فرض مجیء فرض وجود است، یعنی زید باید در قم اکرام بشود و همه ببینند و مشاهده کنند که شما او را اکرام کردی اگر این اکرام را صد جا در تهران بکنی این فایده ندارد این باید در قم بیاید و در مرئی و منظر باشد و در شب فلان هم باید باشد که همه هستند و اجتماع دارند و در جلوی چشم آنها زید اکرام بشود در این جا تعلیق این حکم بر مجیء زید، به عنوان شرط الوجود است نه به عنوان شرط وجوب، یعنی خود مکلف نه تنها از مجیء زید نباید ممانعت کند بلکه باید برود و زید را بیاورد خودش قیام به تحصیل مقدمه کند برای مقدمه وجودیه که این زید در این جا در آن شب حضور داشته باشد که امر مولا به واسطه این عدم حضور، ترک نشود.

پس بنابراین شما دیدید که در تحصیل مقدمه این لحاظ های مختلفی مولا به واسطه آن لحاظ ها، انبعاث طلب و امر از نفس مولا مُتَمَشِّی می شود که آن انبعاث طلب بر اساس کیفیت ارتباط بین ایجاب و بین مامور به است آن کیفیت انبعاث، نحوه ظهور خارجی مامور به را برای مکلفین روشن می کند، آن حالتی که مولا در نفس نسبت به این مساله دارد، این مساله بسیار مساله دقیقی است این را در نظر داشته باشید تا به آن برسیم.

پس بنابراین، آن تعلیقی که مولا می کند بر آن شرط، آن شرط همان طوری که عرض شد از دو حال خارج نیست یا در تحت قدرت مکلف است یا در تحت قدرت مکلف نیست آن که در تحت قدرت مکلف نیست یک صورتی دارد که نسبت به او مطلب فرق می کند مساله باز نسبت به او تفاوت می کند که بحثش را بعداً می کنیم بعضی از چیزها هست که در تحت قدرت مکلف نیست ولی از باب این که وقوعش حتمی است و مُتَیَقَّنُ الْوَقُوعُ هست مولا نظر بر اختیار مکلف بر اتیان و عدم اتیان او ندارد بلکه آن شرط را به عنوان ظرف فعلیت برای واجب می داند، مثل صلاة بالنسبه به زوال، گرچه زوال شمس در تحت قدرت مکلف نیست، ولكن بر حسب جَرُّی و عادت مساله زوال یک مساله متحقق الوقوع است شمس در این موقع این زوال را پیدا خواهد کرد، شارع نمی آید وجوب را معلق بکند بر زوال به عنوان واجب مشروط، که اگر قبل از زوال، بود این واجب در این جا متفی است و اصل خود وجوب در کینونیتش و در تعلقش بر مکلف، متحقق بر زوال است وقتی که زوال شد تازه الان وجوب صلاه آمد، یک ثانیه قبل از زوال اصلاً نه وجوبی بود و نه صلاتی و نه هیچ چیز، همین که الان زوال شد وجوب صلاه آمد؟ نخیر، این منظور نیست در اینجا، واجب حتی واجب مطلق است نسبت به زوال، منتهی عرض می کنیم آن تعلیقی که در صاحب فصول گفتند در اینجا آورده می شود این قضیه مربوط می شود به

اموری که آن امور در تحت اختیار مکلف نیست، خوب در تحت قدرتش نیست، این مساله به آن امور برگشت داده می‌شود نه این که در تحت اختیار مکلف نیست (من در این جا مساله را پس و پیش آمدم گفتم) در تحت قدرت بودن و در تحت قدرت نبودن، دخالتی در کینونیت وجوب ندارد، آن لحاظ مولا را نسبت به آن فعل باید در نظر گرفت که در بحث واجب معلق ما صحبت خواهیم کرد.

آنچه که در این جا مورد نظر است این است که مولا امر را معلق می‌کند بر شرطی که آن شرط در تحت قدرت مکلف است صلّ عن طهور من باب مثال، این وجوب صلاه که در این جا مشروط به طهور شده است آیا طهور در تحت قدرت مکلف هست یا نیست؟ بسیار خوب شما می‌گوئید در تحت قدرت مکلف هست، حالا که در تحت قدرت مکلف هست (این جا آن نقطه بزنگاه مساله است) آیا مکلف مختار است به اراده خود از تحقق این شرط جلوگیری کند؟ یعنی فرض کنید من باب مثال این رفته است در یک جا که در آنجا نهر آب است، الان می‌آید صل عن طهور موقع زوال می‌شود و حکم وجوب صلاه می‌آید این با اختیار خود با این که الان نهر آب جلویش است می‌آید از نهر آب فاصله می‌گیرد و می‌رود در دو یا سه فرسنگی که دیگر دسترسی به ماء ندارد، مکلف می‌تواند این عمل را انجام بدهد یا نه؟ قادر بر تحصیل مقدمه هست؟ آیا در عین قدرت بر تحصیل مقدمه، مختار در اتیان او هم هست یا نه؟ یعنی می‌تواند آن مقدمه را تحصیل کند یا می‌تواند آن مقدمه را از خود دفع کند فاصله بگیرد و بیاید در یک جایی که در آنجا آب نیست و بگوید که حالا که آب نیست خوب پس نماز بدون طهور بخوانیم می‌تواند این کار را بکند یا نمی‌تواند؟ خوب حالا دقت کنید در این فرض، که این امر معلق شده است بر یک شرطی که آن شرط در اختیار و قدرت مکلف است، اگر شارع به مکلف این اختیار را بدهد که

تو می‌توانی از وقوع این مقدمه جلوگیری کنی در این صورت آیا واجب به وجوب خود باقی می‌ماند؟ یا این که آن وجوب از بین خواهد رفت دیگر واجب نیست، دیگر معنا ندارد از یک طرف شارع واجب کند این صلاه را معلق به طهارت، بدون طهارت بگویند من قبول ندارم باید خود نفس القید هم در آن امر به صلاه دخیل و منظوی است اگر شارع وجوب صلاه مشروط به طهارت را این وجوب صلاتی که الان آمده مشروط به طهارت، از نظر تحصیل مقدمه و عدم تحصیل مقدمه، در اختیار مکلف قرار بدهد خوب مکلف می‌گوید من دیگر تحصیل نمی‌کنم وقتی تحصیل نکرد پس تعلق صلاه به طهارت لغو خواهد شد دیگر چه معنا دارد چطور شارع می‌تواند صلاه را معلق بر طهارت کند و مشروط به طهارت کند در حالتی که اجازه دفع این مقدمه را هم به مکلف می‌دهد مقدمه از چیزهایی بود که در تحت قدرت مکلف است نه اینکه خارج از قدرت است یعنی مقدمه ای ما در این جا داریم که در تحت قدرت مکلف است می‌تواند او را تحصیل کند، مثلاً شارع می‌گوید من باب مثال اکرم زیدا ليله الخميس بهذا الطعام، خوب این طعام یک علل و معدّات و مواد خاصی می‌خواهد، موادش هم الان در بازار هست می‌تواند برود تهیه کند، وجوب اکرام معلق شده است بر ليله الجمعه، ليله الجمعه هنوز در اختیار مکلف نیست ما به آن کار نداریم آن چه که با آن کار داریم تهیه موادی است که آن مواد در قدرت مکلف است ليله الجمعه که آن ظرف، برای وجوب است که بحثش بعد می‌آید مثل زوال و این ها می‌ماند آنچه که در تحت قدرت مکلف است، تهیه مواد است، خوب ما فرض مساله رادر این جا قرار می‌دهیم: اگر تهیه مقدمات که در قدرت مکلف هست، مکلف قادر بر جلوگیری از مقدمات باشد، فرض کنید آنقدر نرود به بازار نرود نرود نرود، تا این که این ماده‌ای که کدو و بادمجانی که می‌خواهند بگیرند گوجه و سیب‌زمینی تمام شود و می‌داند که تمام می‌شود یعنی اگر امروز نرود بگیرد

برای فردا شب دیگر نیست، آیا مکلف شرعاً و عقلاً و عرفاً جایز است که بسوق نرود و این مواد را تهیه نکند و بگوید من که فردا شب باید اکرام بکنم چرا از الان بروم دنبال مقدماتش؟ می‌تواند عرفاً و عقلاً و شرعاً این کار را بکند؟ نه، نمی‌تواند اگر توانست دلیل بر چیست؟ آن وجوب اکرام که معلق بر تهیه این مقدمات است لغو خواهد بود از یک طرف به او می‌گوید باید او را با این مواد اکرام کنی و از دیگر طرف می‌گوید می‌توانی، نروی بخری، خوب این لغو است دیگر دو حرف متناقض است اگر منظور تو وجوب اطعام به این نحو است پس مکلف نمی‌تواند مقدمات را ترک بکند، اگر منظور شما وجوب اکرام بآی نحوکان است پس چرا می‌گویی حتماً باید به این نحو اطعام کند؟ باید فقط این خورشت و این غذا که مهمان تو آن غذا را دوست دارد باید بروی برایش تهیه کنی حالا شارع صلاه را مقید بر طهارت می‌کند، طهارت در تحت قدرت مکلف است اگر تعلیق امر بر این شرط که در تحت قدرت مکلف است، در او جواز تحصیل و عدم تحصیل هم به مکلف واگذار شده باشد، این با اصل وجوب منافات پیدا می‌کند و این از اطلاقیش می‌افتد و دیگر مطلق نیست، این می‌شود واجب مشروط، این که صلاه واجب است الصلاة واجبه فی ای حال و ای ظرف و این صلاه واجب هم مقید به طهارت است، شارع تحصیل طهارت را در اختیار مکلف قرار می‌دهد می‌توانی تحصیل بکنی یا نکنی، این از اطلاق حذف می‌شود، پس این با اصل واجب مطلق در کینونیت و در مفهوم منافات دارد و این کلام مولا لغو خواهد شد.

حالا بیائیم سر قدرت (یکی یکی داریم می‌آئیم جلو) اگر شارع آمد و گفت صلّ ان استطعت صلّ ان تقدّر علی الصلاة، مشروط به چی کرد؟ مشروط به قدرت کرد قدرت هم یعنی چی؟ یعنی مقدمه برای وجود، اصل قدرت یعنی همین، حالا بعضی‌ها که آن را عقلی گرفتند آن را بعداً می‌گوئیم که صحت ندارد

خود مقدمه وجودیه می شود چی؟ این قدرت مکلف است بر اتیان فعل ان استعطت ان قدرت ، ان تقدر علی الاطعام فاکرم زیداً لیله الخمیس ان قدرت یعنی قدرت داشته باشی، اگر بتوانی اگر نمردی و مریض نشدی، معنایش این است، حالا در این شرایط، آیا شخص می تواند جلوی قدرت خود را بگیرد، مولا گفته است که اگر قدرت داشتی، معنایش چیست؟ معنایش این است، اگر مانعی پیش نیامد چرا اینقدر حرف را بیچنانیم صاف و بی رو در بایستی، لُری و صریحش این است که اگر بتوانی، یعنی اگر چلاق نشدی و اگر مریض نشدی و اگر زنت با گوش کوب توی کلهات نکوبید که توی خانه افتادی (به سرما که نیامده، انشاء الله از این چیزها نیامده ما چندروز پیش گفتیم ما تا به حال از آن نمازها نخواندیم انشاءالله خدا قسمت شما بکند) اگر قدرت پیدا کردی زید را اکرام بکن، قدرت پیدا کردی یعنی چی؟ یعنی، این اکرام من این طور نیست که حتی در حال مرض هم اکرام بکنی منظور مولا این نیست اکرام این جور نیست که حتی در حال احتضار هم باشی، می خواهد آن عسر و حرج را بردارد مولا ، با این بیان که ان قدرت فاکرم زیداً لیله الخمیس رفع عُسرٍ و حَرَجٍ را می کند، رفع عدم مانعیت مانع را می کند یعنی همان اثبات مانعیت، رفع ضیغ و تحمیل را می کند، یعنی اگر شرایط عادی باشد و بتوانی این را انجام بدهی باید اکرام کنی، این همان ، واجب مطلق است فرقی نمی کند که الان در این جا این تعلیق امر بر این قدرت این تعلیق او را از اطلاق بیرون می آورد و او را معلق می کند بر یک شرطی که آن شرط، در تحت قدرت و اختیار او نیست و باید خودبه خود حاصل بشود در صورت حصول خودبه خودی این وجوب در این جا منجز می شود، اگر آن حاصل نشد وجوب هم اصلاً تحقق ندارد این می شود واجب مشروط، نه، این واجب واجب مطلق است نیازی اصلاً نیست که مولا بگوید ان قدرت اولا تقدر نفس اکرم زیدا خودش اقتضای وجود قدرت را می کند که باید شخص قادر باشد

من که می‌خواهم زید را اکرام کنم نمی‌توانم چلاق باشم اکرام کنم باید پا داشته باشم. این که مولا می‌گوید ان قدرت فاکرم زیداً معنایش رفع عُسر و حَرَج است یعنی خودت به عسر و حرج نیانداز یعنی خیال نکن که اگر هم مردی باید اکرام انجام بشود نه به جری و عادت و روال عادی این اکرام باید محقق بشود این واجب می‌شود واجب مطلق این دیگر مشروط نیست. اگر تحصیل قدرت به اختیار مکلف واگذار شده معنایش چیست؟ معنایش این است که من تا یک روز قبل، می‌توانم این قدرت را از خودم سلب کنم، بلند شوم از شهر بروم بیرون، مسافرت بروم، دیگر قدرت ندارم انجام بدهم، در این صورت با نفس امر مولا بر این قضیه منافات پیدا می‌کند، این هم در این جا می‌شود مثل قبل همین مساله می‌آید درباره استطاعت فله علی الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا الان وجوب در این جا آمده معلق شده بر استطاعت، استطاعت یعنی چی؟ یعنی اگر قدرت داشته باشد، همان معنای ان قدرت است ان استطعت یعنی اگر قدرت داشته باشد خوب شارع هم آمده این قدرت را برای ما بیان کرده که منظور خدای متعال از ان استطعت یعنی زاد و راحله، همین زاد و راحله‌ای که انسان با آن همه جا می‌رود با این زاد و راحله کربلا می‌رود با این زاد و راحله استرالیا می‌رود با این زاد و راحله مکه هم می‌رود تفاوت نمی‌کند، زاد و راحله است و همه یکی است، این زاد و راحله همان شرط ابتدائی برای مسافرت است فرض کنید من باب مثال اگر ائمه علیهم السلام در روایات، استطاعت را به زاد و راحله تفسیر نمی‌کردند، ما از این استطاعت در آیه چه می‌فهمیدیم؟ راوی چه می‌فهمید؟ آن که می‌آید پیش امام علیه السلام و سوال می‌کند منظور از استطاعت چیست؟ اگر حضرت نمی‌فرمودند الزاد راحله و می‌فرمودند هر چی خودت فهمیدی، ما چه می‌فهمیم؟ همین زاد و راحله را می‌فهمیم چیز خارج از این که نمی‌فهمیم! یک خر داشته باشد سوار بشود و برود الان که ماشین و طیاره و کشتی

و این ها، آن موقع چه بوده است آن موقع همین کشتی هم بود، دریا را با کشتی طی می کردند؟ حج فقط برای عربستان که نیست، کشورهای آفریقایی الآن وصل است، کشورهای که جدا هستند مثل استرالیا که اصلا به طور کلی یک قاره جدایی است، انگلستان یک جزیره ای است که جداست، امریکا جزیره بسیار بزرگی است که بسیاری از کشورها مثل برزیل و اکوادور و کانادا توی همین یک جزیره هستند، این جزایری که خارج هستند آیا حج بر این ها واجب نیست بر این ها هم واجب است این ها چطوری باید بیایند؟ طیاره هم که نبوده با کشتی باید بیایند، اگر فرض کنید لله علی الناس حج البیت می آمد و یکی از امریکا می آمد خدمت امام صادق علیه السلام البته آن موقع که امریکا کشف نشده بود مثلاً می آمد در خدمت امام صادق علیه السلام و حضرت می فرمودند: خدا به تو عقل داده یا نداده خودت چی می فهمی؟ می گفت شنا کنم ان استطعت یعنی از امریکا شنا کنم بیایم تا جده تمام دریا را!! مگر خُل شدی؟ یک عده می خواستند یک جا سینه خیز بروند، نمی دانم کجا بود از توی کیش راه افتادند توی دریا غرق شدند!! خوب آن جا باید شنا کرد حالا امام علیه السلام به آنها می گوید ان استطعت می گوید یا بن رسول الله من آن طرف دنیا هستم آب هست، حضرت می گوید خوب سوار کشتی بشو در این جا منظور از ان استطعت، الاغ و اسب و کجاوه نیست، الاغ و اسب و کجاوه، مربوط به افرادی است که در خشکی هستند ولی برای آن افرادی که در جزیره هستند آن الاغ و اسب و کجاوه تبدیل به بلم و قایق و کشتی می شود همین نسبت به بلاد نزدیک تبدیل به مشی می شود، مثلاً فرض کنید شخصی در ده فرسخی یا پانزده فرسخی مکه است، خوب تو به اندازه خودت روزی یکی دو فرسخ راه می روی خوب چند روز زودتر راه بیفت و بیا، این برداشت عرفی، که الان ما هم همین برداشت را می کنیم، اگر امام علیه السلام این مطالب را نمی فرمود که مقصود از

استطاعت، زاد و راحله است یا مؤونه و خرج سفر ما چه می فهمیدیم؟ ما هم همین را می فهمیدیم.

پس بنابراین روی این جهت ان استطعت چون در اینجا شرط برای آن قرار گرفته است این شرط، شرط الوجود است و این مقدمه می شود مقدمه وجودیه یعنی اگر قدرت داشته باشی. حالا اگر مقصود شارع از تعلیق امر حج بر استطاعت که استطاعت در قدرت مکلف است نه خارج از قدرت مکلف، یعنی مثل زوال شمس نمی ماند از جمله مقدماتی است که مکلف می تواند تحصیل استطاعت را بکند یا می تواند نکند، می تواند این تحصیل استطاعت بشود و می تواند هم نشود، برای تحصیل زاد و راحله مکلف می تواند بنحوی زندگی کند که تا آخر عمر مستطیع نباشد، می تواند این کار را بکند. در مورد خمس ما چی گفتیم تعلیق وجوب خمس بر نصاب و بر زائد بر مؤونه سنه این در اختیار مکلف و در تحت قدرت اوست، شارع این اختیار را داده است که می توانی تحصیل ارباح بکنی این تحصیل ارباح زائد بر مؤونه سنه باشد خمس به آن تعلق می گیرد می توانی نکنی بجای این که بروی ده ساعت کار کنی پدر خودت را دریاوری اعصابت را خراب کنی دوساعت کار کن، اتفاقاً روایت هم داریم وقتی به اندازه خرج روز درآوردی در مغازه را ببند بیا خانه، بقیه را با زن و بچه ات حال کن، به مستحبات برس روایت داریم (البته من می گویم) چرا بلند بشوی بروی ده ساعت کار کنی برای چه کسی می خواهی کار کنی؟ همه خدا دارند، به اندازه خرج روزی و مخارج آن روزت که کار کردی، کرکره را بکش پائین برو خانه، بنشین مطالعه کن برو قدم بزن گردش کن تفریح کن و بگو و بخند، یعنی چه همه اش ایستادی پشت چرتکه نگاه به این شیشه می کنی مشتری کی می آید داخل؟! نیامد به جهنم!! برو در خانه ات، خدا قرار باشد روزی را برساند می رساند، ولی الان چه خبرها است واقعا، همه چیز از آن طرف شده است چه

درسهائی به ما دادند و در عمل ما واقعاً چه می‌کنیم؟! اسم خودمان را هم مسلمان گذاشتیم و بعد تبلیغ اسلام هم داریم می‌کنیم!! بگذریم.

خوب در این جا شخص می‌تواند بگوید که شارع که در اختیار من گذاشته تحصیل مقدمه را، جلوی تحصیل مقدمه را می‌گیرم اصلاً به اندازه‌ای کار می‌کنم که مصارفم به اندازه مؤنه سنه ام باشد تمام شد، ارباحی که در این جا بدست می‌آورم به اندازه مؤنه سنه ام باشد در این صورت وجوبی هم نیست، این می‌شود واجب مشروط، واجب مشروط در آنجائی است که نظر شارع در این وجوب، بر حصول شرط است، حصول شرط، علت برای انبعاث امر است و عدمش علت برای عدم انبعاث است و در این دو قضیه هیچ فرق نمی‌کند چه باشد چه نباشد اما اگر حاصل شد این مساله پیدا می‌شود، مثل این که فرض کنید وجوب صلاه آیات، وجوب صلاه آیات متوقف بر کسوف و خسوف است حالا کسوف و خسوف پیدا شد، واجب است اگر نشد واجب نیست، الآن من می‌دانم طبق تقویم دقیق که فردا در این بلد خسوف پیدا خواهد شد، بلند می‌شوم الان جایم را عوض می‌کنم می‌روم آن طرف دنیا در استرالیا که در این موقع در آنجا خسوف وجود ندارد، هیچ اشکال ندارد، شارع که نگفته حتماً باید سرجایت باشی خسوف را ببینی و نماز آیات هم بخوانی، نخیر، یا فرض کنید در این جا من می‌دانم که اداره زلزله نگاری (که دو ساعت بعد از زلزله تازه می‌گویند زلزله آمد) گفته که امروز بعدازظهر ساعت ۴ در قم زلزله می‌شود من هم خیلی آدم ترسو! می‌گویم عجب زلزله می‌شود؟! پس بلند شوم فرار کنم (آخر بعضی‌ها من دیدم که قبل از زلزله می‌گویند بله، امتحان الهی است بدیهی است ولی تا یک خورده زیر پایشان تکان خورد چنان فرار کردند و رفتند به سمت بله که بروند از این منطقه دور شوند خوب حرف زدن خیلی خوب است) من از زلزله خیلی می‌ترسم می‌گویند آقا امروز زلزله خواهد آمد و ساعت ۴ است بسیار خوب من

الان این منطقه خودم را ترک می‌کنم می‌روم در یک منطقه‌ای که می‌دانم این زلزله شعاعش به آنجا کشیده نمی‌شود در اختیار من است اشکال ندارد، چرا؟ چون شارع نگفته حتما باید توی منطقه‌ات باشی و شاهد زلزله باشی اگر در این جا بودی و یک همچنین وصفی و قید و شرطی اتفاق افتاد این تکلیف (و جوب نماز آیات) بر تو مترتب هست، خیلی خوب می‌توانی در این جا نباشی و خودت را از این مقدمه بیرون بیاوری و از این شرط خارج کنی، شارع این اختیار را به من داده است حالا در مورد آن استطاعت لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا، استطاعت که قدرت است تحصیل قدرت، آیا شارع اختیار رفع استطاعت و قدرت را به من داده است یا نه؟ این صحبت ماست یعنی آیا مثل زلزله می‌ماند مثل نماز آیات می‌ماند؟ یا نه استطاعت یعنی قدرت اگر بگوئیم که شارع اختیار رفع استطاعت را داده است معنایش این است که حج واجب نیست، حج از وجوبش سلب می‌شود هر کسی می‌تواند تا آخر عمرش رفع استطاعت کند، الان من مستطیع هستم و قبل از اشتهر حج همه اموالم را می‌بخشم تمام شد، رفع استطاعت شد سال بعد همینطور سال بعد همینطور و بدون حج از دنیا می‌روم پس حج از وجوبش ساقط شد یا اینکه تا آخر عمر هر مالی که بدست من بیاید، من این مال را می‌بخشم، دست خودم است دیگر، می‌خواهم مستطیع نشوم، حالا اصلا این یک اشکال دیگر است، غیر از آن اشکال اول که گفتیم وقتی که امری متوقف بر قدرت بشود آن قدرت اصلا شرط وجود است اصلا در نفس مولا نیست این شرط وجود است، جری و عادت است که این امر طبیعی است که معلق بر یک شرطی به عنوان شرط وجود است مثل صلوة بالنسبه به طهارت می‌ماند به همان طوری که مکلف واجب است که خودش تحصیل طهارت را بکند برای صلاه مکلف هم واجب است که تحصیل قدرت را بکند مثل اینکه اکرم زیدا بهذا الطعام باید برود تحصیل بکند این در تحت قدرت است حالا اگر

خود قدرت که نیازی به گفتن هم ندارد این که شارع می گوید ان استطعت زیادی گفته است لله علی الناس چون چه بگوید ان استطعت چه نگوید ان استطعت استطاعت در آن هست در این صورت اگر قرار باشد این استطاعت در اختیار مکلف باشد، نفیاً و اثباتاً، لازمه اش این است که حج از وجوب خودش بطور کلی ساقط بشود.